

نگاهی به تعابیر عرفانی از آیات قرآنی در فیه مافیه مولوی

دکتر عباس عرب

دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه فردوسی مشهد.

سیده فاطمه حسینی تبار

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تربت حیدریه، دانشگاه آزاد اسلامی، تربت حیدریه، ایران.

(تاریخ دریافت: ۹۶۷/۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۴)

چکیده

ادبیات کلاسیک فارسی مملو از آثار منظوم و مثنوی است که هر کدام از آنها گوشه ای از عظمت این میراث گرانبها را به تصویر کشیده اند در میان آثار منشور عرفانی ادب فارسی «کتاب فیه مافیه» از جایگاه ویژه ای برخوردار است که علاوه بر زیبایی لفظی آکنده از مفاهیم بلند قرآنی است. نوع تفسیر و برداشت های مولانا از آیات قرآنی در فیه مافیه نشانگر اعتقادات عمیق وجدی او در خصوص توجه به بطن قرآن است. آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده در واقع نشان دادن این عقیده با استناد به گفته های او در تحلیل و تفسیر آیات قرآنی است که در فیه مافیه آمده است. در انتخاب آیات سعی شده آیاتی مورد بررسی قرار گیرد که تعبیرات متفاوت تری را شامل می شود.

واژه های کلیدی:

فیه مافیه، آیات قرآن، عرفان، مولانا، تفسیر عرفانی

مقدمه

در ادبیات کهن و یا به عبارتی «کلاسیک» و مخصوصاً متون کلاسیک عرفانی قاعده بر این است که همواره معنا بر لفظ ترجیح داشته است. البته معنایی که از آن سخن می‌گوئیم منظور برداشت واحد و قطعی ارز یک اثر نیست بلکه شرح کلمه به کلمه و توضیح اصطلاحات است. از این روست که پرداختن به این آثار که غالب آنها نیز از معروفیت و مشروعیت و مقبولیت بالایی برخوردارند امری ضروری به نظر می‌رسد. این کاوش‌ها که امروزه در سایه نظریه‌های جدید و به کمک ادبیات مدرن شکل و صورت جدی‌تری به خود گرفته است، افق‌های تازه‌ای را فرا روی مخاطبین و علاقه‌مندان قرار می‌دهد که امکان آشنایی بیشتر و نفوذ به اعماق اندیشه‌های کمیاب و ناب این بزرگان را فراهم می‌نماید.

سؤال‌های تحقیق

- ۱- اعتقاد و باور به باطن قرآن چگونه در فیه ما فیه جلوه گر شده است؟
- ۲- آیا جلوه‌هایی از اعتقاد و باور به باطن قرآن را می‌توان در فیه مافیه دید؟
- ۳- آیا نشانه‌هایی از اعتقاد قلبی و جدی مولانا به وجود باطنی برای قرآن در فیه مافیه بیان شده است؟

فرضیه تحقیق

مولانا با گذر از ظاهر قرآن به باطن آن توجه و باور عمیق و جدی دارد.

پیشینه تحقیق

در موضوع نوشتاری که پیش روی مخاطبین قرار دارد، مقالات و نوشته‌های زیادی که مستقیم به موضوع مرتبط باشد به رشته تحریر در نیامده است؛ با این وجود فهرست پاره‌ای از مقالاتی که در بر گیرنده مباحث کلی در زمینه پژوهشی مولانا وجود دارد به شرح ذیل اشاره می‌شود:

- ۱- عابدی، محمدرضا (۱۳۹۲)، انترناسیونالیسم عرفانی، مبنای نگرش انسان‌شناختی مولانا تلفیق اقلیمی و فرامادی از انسان و تاویل عرفانی از وطن در انسان‌شناسی عرفانی، نشریه انسان پژوهی دینی، مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی، مقاله ۳، دوره ۱۰، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۳۹۲، صص ۵۱ تا ۶۹
- ۲- محبتی، مهدی (۱۳۹۴)، تاویل مقالات شمس تبریزی، نشریه متن پژوهی دانشگاه علامه طباطبایی، مقاله ۳، دوره ۱۸، شماره ۶۱، پاییز ۱۳۹۳، صص ۴۱ تا ۶۱

۳- صادقی حسن آبادی، حمید؛ نیلی احمدآبادی، (۱۳۹۱) هویت شناسی نماز در مثنوی معنوی، مقاله ۶،

دوره ۹، شماره ۲۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۱۱۷ تا ۱۴۰

«ملای روم» مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق) از جمله بزرگان عرصه عرفان و تصوف است که آثارش هم در حوزه نثر و هم در حوزه نظم قابل تأمل و تعمیق فروان است. آثار مهم و ارزشمند مولوی (که از شرح و معرفی آنها به جهت شدت معروفیت و مقبولیت عامه صرف نظر می کنیم) هرکدام از نظر ژرف نگری، پیچیدگی های ذهنی، وسعت معلومات، قدرت خلاقیت، قدرت استدلال نیازمند تحلیل و بررسی های فروان روان شناختی و ادبی خاص و سخت کوشی های مداوم است. از این روست که ما هرگز نمی توانیم «مولانا» را نماینده یا سرآمد دانشی ویژه و محدود بدانیم.

او در آن واحد چهره ای درخشان و برجسته و واقف به علوم و فنون گوناگون، شاعری درد شناس و پرشور، عارفی بی پروا و اندیشه ورزی پویا است که با این وجود در میان مردم و با مردم است و از طریق معاشرت با مردم و با خوار شمردن تمام پدیده های عینی و ذهنی هم چون علائم ظاهری و طرد لذایذ زود گذر جسمانی، تعلقات دنیوی و دوری از تعصبات نژادی، قومی، دینی و ملی راه کمال و تزکیه درون را با هدف لقای حق به مردم نشان می دهد.

اما هنر بزرگ و معجزه جاودانه او کلام و بیان اوست. که در قالبی دلنشین و جذاب به صورت منظوم و مثنوی به میراث و یادگار مانده است چرا که به نقل خودش « کسی در جان او سخن می گوید». او در لابلای داستان، افکار بلند عرفانی و اندیشه ها و عقاید فلسفی و تعلیمی خود را با استفاده از تمام ظرفیت های ادبی و علوم رایج بویژه تسلط و اشراف کامل بر علوم قرآنی بیان می کند آنچه در این مقاله دستمایه کار قرار دارد یکی از آثار مهم مثنوی مولانا یعنی « فیه مافیه» است که از دیدگاه ها و زوایای گوناگونی قابل بحث و بررسی است و ما از منظر وجود آیات و امثال عربی به آن نگریسته ایم.

معرفی کتاب فیه مافیه

آنچه مسلم و قطعی است اینکه دوران زندگی مولانا در پرتو دیدار شمس به دو قسمت مجزا تقسیم می شود و آثار به جا مانده از مولانا گواه آن است که نوشته و آثار دوران پیش از دیدار با شمس از لحاظ معنا و محتوی ارزشی تر است و دلیل آن نیز می تواند عمل به روش پدرش یعنی سخنرانی و تدریس باشد که گاه رگه های کم

رنگی از عرفان و اندیشه های عرفانی نیز در آن دیده می شود. کتاب مجالس سبعة مولانا که نگاشته شده در همین دوران است به لحاظ لفظی عالی است که نشانگر تسلط او در قلمرو واژه و لفظ است اما به لحاظ ذوق و شور عرفانی چیزی برای گفتن ندارد و از محدوده اخلاقیات فراتر نمی رود.

اما فیه مافیه که گاهی مقالات مولانا نیز گفته می شود یادداشت هایی است که در مدت حدود ۳۰ سال از سخنان مولانا به نگارش در آمده است «در واقع فیه مافیه صورت ویراسته و تثبیت شده بیانات مولانا به دست پسرش سلطان ولد یا مریدان دیگر است» (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۹۵) و به لحاظ حجمی دو برابر کتاب مجالس سبعة است. هدف از نگارش این مجموعه زیبا که از پرشورترین متون منثور ادب فارسی است و «برحسب استعداد و به وفق تحمّل مریدان به زبان ساده نگاشته شده» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۶۶) بیان اصول عرفان و تعلیم افکار و آداب صوفیانه، دفاع از مذهب تصوف و تصفیه آن از اقوال و تعلیمات مدعیان، دفع سرزنش منکران و هدایت جویندگان است (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۶۷) در برگیرنده هفتاد فصل کوتاه است که طی آن مولانا افکار عرفانی - فلسفی خود را شرح می دهد. مولوی در فیه مافیه در برخی موارد ضمن ارائه تأویلات عرفانی در باب معانی آیات از نوعی تمثیل و قیاس عقلی استفاده می کند. فیه مافیه بر همان روش و شیوه کلام شفاهی مولانا که در مقام تشریح مفاهیم معنوی و پاسخ به پرسش های پیچیده برای تبیین اصل مطلب، به بیان حکایت و داستان روی می آورد، نوشته شده است تا از این رهگذر هم شنوندگان عام و هم مخاطبین خاص بهره مند شوند. «مستمع همچون آرد است پیش خمیر کننده و کلام همچون آب است در آرد آن قدر آب ریزد که صلاح اوست». (مولوی، ۱۳۸۴: ۳۲) صداقت کلام مولانا در فیه مافیه آشکار است آنچه را می نویسد و می گوید با آنچه می اندیشد و باور دارد یکی است. مولانا در جایی دیگر سخنی دارد که در واقع می تواند دلیل نوع سخن او در فیه مافیه باشد آنجا که می گوید «سخن بی پایان است اما به قدر طالب فرود می آید». (مولوی، ۱۳۸۴: ۲۹)

مهم ترین و جدی ترین کار علمی در معرفی و احیای فیه مافیه تصحیح استاد فقید فروزانفر است که در عین گذشت زمان هنوز هم دقیق ترین و علمی ترین تصحیح محسوب می شود، دکتر توفیق سبحانی و دکتر کریم زمانی هم در این خصوص کار کرده اند، کتاب «شرح کامل فیه مافیه» اثر دکتر کریم زمانی که در سال ۱۳۹۰ توسط انتشارات معین چاپ و منتشر شده است که از کارهای مهم و قابل توجه در این زمینه است.

تفسیر چیست؟

معنای «تفسیر» در اصطلاح متکلمان اسلامی، به معنی «شرح متن» در سطح الفاظ است. این شرح، متن قرآنی را بر حسب تخصص مفسر، از جهات کلامی، نحوی، لغوی، فقهی و تاریخی بررسی می‌کند. اما این علم نزد عرفا به نوعی از تفسیر گفته می‌شود که ماورای معنای لفظی، در جست و جوی معنای نهانی است. عرفا این نوع تفسیر خود را «استنباط» می‌نامند که ریشه قرآنی دارد. «استنباط در لغت، به معنای جهانیدن آب از چشمه است و در واقع، به سطح آوردن چیزی است که در عمق زمین قرار دارد» (دهخدا "استنباط") پایه و اساس این دیدگاه را عرفا به احادیث نبوی و برخی از آیات قرآن کریم بر می‌گردانند. عرفا به ویژه آن دسته‌ای که به مبانی تفسیر عرفانی معتقدند، برای قرآن لایه‌های پیدا و پنهانی را متصورند. از جمله استنادات آن‌ها حدیث «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَ» و «لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ»، (سلمی، ۱۳۶۹: ۵۲) همان برای قرآن رویه‌ای و باطنی است و در آن باطن، باطنی دیگر تا هفتاد بطن است. از دیدگاه عرفا، قرآن کریم عمقی دارد؛ یعنی بطنی که در ظاهر آن پنهان است و به عبارت دیگر، معنای درونی و روحانی که در ورای معنای لفظ نهفته است. این معنا از راه استنباط آشکار می‌شود و البته برای رسیدن به چنین مقامی، طی مراحل و مدارجی ضروری است. عارف با ترک تعلقات و طهارت باطن و رعایت حقیقی اصل «زهد» و محو وجود مجازی به این مقام می‌رسد.

«وقتی که به سخن خدای تعالی گوش فرامی‌دهی، در صورتی آن را فهم خواهی کرد که حضور قلب داشته باشی و از گرفتاری‌های دنیایی غایب و فارغ باشی و به قوت مشاهده و صفای ذکر و تمرکز حواس و حسن ادب و طهارت باطن و صدق تحقیق و قوت ارکان تصدیق و خروج از ضیق تنگنا به سعه و گشادگی از نفس خود نیز غایب و فارغ باشی». (سراج، ۱۳۸۳: ۱۲۹)

به همین دلیل، عرفا بر اساس آیات قرآن کریم و تفسیر آنها بر مبنای تجربه‌های درونی و عارفانه خود، به شکل بندی آرا و عقاید عرفانی خود پرداخته‌اند و با این شیوه مبتنی بر قرآن، بنیان گفتارهای خود را، که نمودی از آرا و عقاید خاصشان بوده، استوار ساخته‌اند. برخی از این مباحث از چنان اصالتی برخوردار بوده که طی اندک زمانی، بنیان اساسی‌ترین و اندیشه‌های عرفان و تصوف اسلامی بر پایه آنها شکل گرفته است. (ر.ک. نوپا، ۱۳۷۳: ۱۵۰-۱۰۰) بنابراین، از همان نخستین دوره‌های تصوف اسلامی، تفاسیری بر مبنای همین اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها در محافل عرفانی ارائه شده که از کهن‌ترین این تفاسیر، که می‌توان آن‌ها را «تفاسیر عرفانی قرآن کریم» خواند، عبارتند از: تفسیر حسن بصری (م ۱۱۰ق) که بر پایه افکار زاهدانه تدوین یافته و تفسیر منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام که به قول نوپا، در شکل‌گیری واژگان فنی صوفیانه تأثیر قاطع داشته است. تفسیرهای سفیان

ثوری (م ۱۶۱ق) و سهل تستری (م ۲۸۳ق) و ابن عطا (م. ۳۰۹ق) نیز از دیگر تفاسیر کهن که با اندیشه‌های غنی عرفانی نگاشته شده است. (نزهت، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۵)

نکته قابل ذکر این است که مقصود عرفا از تأمل در آیات قرآن، نیل به مقام قرب است تا در آن، کلام خدا را از خدا بشنوند. همان گونه که سلمی به نقل از ابوسعید خرازی، در باب مراتب و شکل های استماع قرآن می گوید: «در نخستین مرحله، گویی پیغمبر، خود آن را برای تو می خواند. در مرحله دوم، گویی جبرئیل آن را بر تو می خواند. و در مرحله سوم، گویی صدای خدا را می شنوی.» (سلمی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۲۷۱) و البته این بدیهی است که وصول به چنین مقامی حاصل نمی شود، مگر آنکه سالک به گفته ابن عطا، از هرگونه تعلق مادی آزاد گردد. (همان: ۱۱۲) توجه به باطن و لایه‌های درونی قرآن در تمامی آثار مولانا مشهود است. در این مقاله به گوشه هایی از این آیات و روایات که در واقع موجب زایش اندیشه های اصیل عرفانی و سیرابی از آبخور دریای عظیم معارف قرآنی شده است اشاره می کنیم.

توجه مولوی به باطن قرآن

در بینش عرفانی مولوی، ارزش و اهمیت هر چیز با میزان و کیفیت پیوندش با وحدت تعیین می شود. دنیای صور و ظاهر همواره در بند حدود و تعین ها و دوگانگی ها و چندگانگی هاست، در حالی که دنیای باطن از تمامی این قید و بندها آزاد است و جز وحدت و یگانگی در آن راه ندارد:

نه دو باشی تا تویی صورت پرست
پیش او یک گشت کز صورت پرست
(همان: ۳۱۳)

مولانا با همین دید، به آیات قرآنی نیز می نگرد و بر آن است که آیات قرآنی سوای این الفاظ ظاهر، معانی بس عمیق و متعالی دارد که بر اهلش آشکار می شود و باید در پی آن معانی بود. او در «فیه مافیه» این گونه از صورت و معنای قرآن سخن می گوید: «ابن مقری قرآن را درست می خواند. آری، صورت قرآن را درست می خواند، ولیکن از معنی بی خبر است؛ دلیل بر آن که حالی که معنی را می یابد، رد می کند، به نایبایی می خواند.» (مولوی، ۱۳۸۴: ۸۱) نمونه‌هایی دیگر از تعبیر و برداشت های عرفانی از آیات قرآن در کتاب فیه مافیه را به اختصار بیان می کنیم:

*جهاد اصغر و جهاد اکبر

«وَرَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْكَبِيرِ»؛ (همان: ۵۷) و از جهاد و نبرد کوچک تر به جهادی بزرگ

تر روی آوردیم.

استنباط مولوی از این حدیث نبوی در ارتباط با عالم صورت و معناست. اصل، اندیشه و معناست، و صورت ظاهری وسیله و ابزاری بیش نیست. آدمی باید از قید صورت رهایی یابد و به عالم اندیشه درآید و پیکار در عرصه صورت، جهاد اصغر است، و در عرصه اندیشه، جهاد اکبر. آدمی هرگاه در پی دفع اندیشه های پلید و جایگزینی اندیشه های نیک باشد در عرصه جهاد اکبر است.

کار اندیشه ها دارند. صور همه تابعند و آلت اند و بی اندیشه معطلند و جمادند. پس آنکه صورت بیند او نیز جماد باشد و در معنی راه ندارد و طفل است و نابالغ، اگرچه به صورت پیراست و صدساله. «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْكَبِيرِ»؛ یعنی در جنگ صورت ها بودیم و به خصمان صورتی مصاف می زدیم، این ساعت به لشکرهای اندیشه ها مصاف می زنیم تا اندیشه های نیک اندیشه های بد را بشکنند و از ولایت تن بیرون کند. پس اکبر این جهاد باشد و این مصاف. پس کار فکرت ها دارند که به واسطه تن در کارند. (همان: ۵۷)

*جنود الله

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۴)؛ و خدا راست سپاهیان آسمان و زمین.

مولوی در آیه مذکور «جنود الله»، سپاهیان خداوند، را حقیقت «سخن» می داند. سخنان آدمی همچون سپاهیان حضرت حق اند. بنابراین، تأثیر سخن آدمی منوط به اجازه و خواست خداوند است. گاه سخنی کوتاه مؤثر است و گاهی ساعت ها سخن گفتن تأثیرگذار نیست، و این تأثیر مربوط به عنایت حضرت حق است، و اصلاً در یک ساحت برتر، این سخنان (البته در ارتباط با اولیای حقیقی خداوند) در حکم کارگزاران خداوندند: این سخن ها سپاه حَقِّند، قلعه ها را به دستوری حق بازکنند و بگیرند. اگر بگویند چندین هزار سوار را که بروید به فلان قلعه روی بنمایید اما مگیرید چنین کنند، و اگر یک سوار را بفرماید که بگیر آن قلعه را، همان یک سوار در را باز کند و بگیرد. (همان: ۵۵)

*عده

«وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً» (مدثر: ۳۱)؛ و تعداد آنان را جز برای آزمایش (کافران) قرار ندادیم.

مولانا در تفسیر این آیه، بر آن است که مراد از «عده»، عوام الناس در مقابل خواص اولیاء الله است و معتقد است: هرچند مردم عادی تعدادشان زیاد باشد، در حقیقت هیچند و اصل، وجود پیر و ولی خدایی است؛ یعنی کیفیت ذاتی با کمیت آن فرق می کند. اولیای خدا (و به طور خاص، ولی الله) در حقیقت ذاتی اش برابر است با هزاران هزار انسان.

مولوی در خلال بحثی عرفانی، استنباط خود از این آیه را این گونه بیان می دارد: این شمار خلق فتنه است که گویند این یکی و ایشان صد؛ یعنی ولی را یک گویند و خلقان بسیار را صد و هزار گویند. این فتنه عظیم است. این نظر و این اندیشه که این اندیشید که ایشان را بسیار بیند و او را یکی، فتنه عظیم است، که «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً» کدام صد و کدام شصت؟ قومی بی دست و بی پا و بی هوش و بی جان چون طلسم و ژیه و سیماب می جنبند، اکنون ایشان را شصت و یا صد و یا هزار گویی و این را یکی؟ بلکه ایشان هیچند و این هزار و هزاران هزار. (همان: ۸)

*بیت، مقام ابراهیم

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیًّا وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (بقره: ۱۲۵)؛

و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.

مولانا ابتدا نظر مفسران را بیان می دارد که مقصود از «بیت» کعبه است که احکام ظاهری مشخصی بر آن مترتب است؛ از قبیل حرمت صید، و سپس نظر محققان را بیان می کند که حقیقت «بیت»، درون آدمی است؛ درونی که از هرگونه پلیدی و وسوسه و تعلق پاک است. پس حقیقت «بیت»، دل انبیا و اولیاست که بکلی از تعلقات خالی باشد.

سپس درباره «مقام ابراهیم» نظر مفسران را بیان می دارد که مقصود از آن مکانی است در اطراف کعبه که باید در آنجا دو رکعت نماز خواند. اما محققان برآنند که حقیقت «مقام ابراهیم»، فنای واقعی در حضرت حق است. همان

گونه که ابراهیم علیه السلام در آتش رفت، انسان باید نفس و وجود مادی خویش را در آتش شوق حضرت حق فنا سازد. مولانا با بیانی پرشور به بیان تفسیر عرفانی این آیه می پردازد:

برگزیدگان اهل ظاهر می گویند که غرض از این «بیت» کعبه است که هر که در وی گریزد از آفات امان یابد و در آنجا صید حرام باشد و به کسی نشاید ایذا رسانیدن و حق تعالی آن را برگزیده است. این راست است و خوب است، الا این ظاهر قرآن است. محققان می گویند: «بیت» درون آدمی است؛ یعنی خداوندا، باطن را از وسواس و مشاغل نفسانی خالی گردان و از سوداها و فکرهای فاسد و باطل پاک کن تا درو هیچ خوفی نماند و امن ظاهر گردد و بکلی محل وحی تو باشد، دیو و وسواس او را راه نباشد... و مقصود از کعبه، دل انبیا و اولیاست که محلّ وحی حق است و کعبه فرع آن است. اگر دل نباشد کعبه به چه کار آید؟ انبیا و اولیا بکلی مراد خود ترک کرده اند و تابع مراد حقند تا هرچ او فرماید آن کنند و با هرکه او را عنایت نباشد - اگر پدر و مادر باشد - از او بیزار شوند و در دیده ایشان دشمن نمایند... . مقام و مصلی ابراهیم در حوالی کعبه اهل ظاهر می گویند آنجا دو رکعت نماز می باید کردن. این خوب است، ای واللّه، الا مقام ابراهیم پیش محققان آن است که خود را ابراهیم وار در آتش اندازی جهت حق و خود را بدین مقام رسانی به جهد و سعی در راه حق یا نزدیک این مقام، که او خود را جهت حق فدا کرد؛ یعنی نفس را پیش او خطری نماند و بر خود نلرزد. در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خوب است، الا چنان نمازی که قیامش در این عالم باشد و رکوعش در آن عالم. (همان: ۱۶۵)

*مسجدالحرام

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح: ۲۷)

قطعا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود]. شما بدون شک به خواست خدا، در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجدالحرام درخواهید آمد. خدا آنچه را نمی دانستید دانست و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد.

مولانا در تفسیر این آیه، ابتدا نظر کلی مفسران را در باب «مسجدالحرام» بیان می دارد که در نظر آنان، «مسجدالحرام» عبارت است از: «کعبه» و سپس هنگامی که می خواهد به تفسیر عرفانی آن پردازد، حقیقت

مسجدالحرام را «وصال حضرت حق» می داند. و جالب اینکه در هنگام بیان تفسیر ذوقی و عرفانی، آن را از قول «عاشقان و خاصان»، بیان می کند: «اکنون این مسجدالحرام پیش اهل ظاهر آن، کعبه است که خلق می روند، و پیش عاشقان و خاصان، مسجدالحرام وصال حق است.» (همان: ۱۰۰)

* ذکر مُنزل

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹)؛ بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کردیم و قطعاً نگهبان آن هستیم.

به نظر مولانا، حقیقت «ذکر منزل»، که حضرت احدیت محافظت و نگهبانی از آن را وعده می دهد، درد طلب و عشق الهی است که در درون آدمی قرار داده شده؛ یعنی همان «فطرت» خداجوی آدمی که هر لحظه از جانب خداوند محافظت می شود. «إِنَّا نَحْنُ...» مفسران می گویند که در حق قرآن است. این همه نیکوست، اما این نیز هست که یعنی: در تو گوهری و طلبی و شوقی نهاده ایم، نگهبان آن ماییم، آن را ضایع نگذاریم و به جایی رسانیم.» (همان: ۱۱۴)

* ربّ المشرق و المغرب

«قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (شعراء: ۲۸)؛ گفت: پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است اگر تعقل کنید.

استنباط مولانا از این آیه آن است که خالق و داعیه تمامی افعال انسان خداوند است و تا خداوند نخواهد هیچ فعلی از انسان صادر نمی شود.

«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» یعنی: یربّی الدواعی الشارقة و الغاربة. معتزله می گویند که خالق افعال بنده است و هر فعلی که از او صادر می شود، بنده خالق آن فعل است. نشاید که این چنین باشد...» (همان: ۱۹۹)

* زجاجه

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ...» (نور: ۳۵)؛ خدا نور

آسمان هاو زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی است و آن چراغ در شیشه ای است... .

مولانا در تفسیر این آیه، ضمن آنکه فرق میان «مثال» و «مثل» را بیان می دارد، به تفسیر کلمه «زجاجه» در آیه مشهور «نور» پرداخته، آن را «وجود اولیاءالله» می داند: «مثال دیگر، دیگر است و مثل دیگر. حق تعالی نور خویشتن را به مصباح تشبیه کرده و وجود اولیا را به زجاجه. این جهت مثال است. نور او در کون و مکان ننگند.» (همان: ۱۶۵)

✽ نصرالله

«إِذْ جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» (نصر: ۱)؛ چون یاری خدا و پیروزی فرارسد.

مولانا این آیه را به جهاد با نفس و مبارزه با صفات رذیله مرتبط می داند و بر آن است که سالک پس از بذل وجود مجازی در راه حق و فنای صفات و تعلقات مادی، به «فتح» و پیروزی می رسد و حضرت احدیت او را یاری می رساند. مولوی در این تفسیر، بیشتر به جهاد اکبر توجه کرده است، نه جهاد اصغر، و تفسیر خود را این گونه بیان می دارد:

مفسران ظاهر چنین تفسیر می کنند که مصطفی (ص) همت ها داشت که عالمی را مسلمان کنم و در راه خدا آورم. چون وفات خود را بدید، گفت: آه، نرسم که خلق را دعوت کنم. حق تعالی گفت: غم مخور، در آن ساعت که تو بگذری، ولایت ها و شهرها را که به لشکر و شمشیر می گشودی جمله را بی لشکر مطیع و مؤمن گردانم... و اما محققان می گویند که معنی اش آن است که آدمی می پندارد که اوصاف ذمیمه را به عمل و جهاد خود، از خویشتن دفع خواهد کرد، چون بسیار مجاهده کند و قوت ها و آلت ها را بذل کند، نومید شود. خدای تعالی او را گوید که می پنداشتی که آن به قوت و به فعل و به عمل تو خواهد شدن، آن سنت است که نهاده ام؛ یعنی آنچه تو داری در راه ما بذل کن، بعد از آن بخشش مادر رسد درین راه بی پایان... (همان: ۷۸)

نتیجه

با توجه به آنچه ذکر شد، می توان گفت:

۱. درون مایه معارف و اندیشه های مولوی، در فیه مافیه، بر اساس موضوع تفسیر آیات قرآن شکل می گیرد. مولانا با اهمیت بسزایی که برای احکام شرعی قایل است، با بهره گیری از آیات قرآنی و با آراستگی به قوانین ظاهر شرع، گاهی از بخش قشر و پوسته ظاهر آن می گذرد و دست به تفاسیری می زند متفاوت با تفاسیر دیگر مفسران؛ تفسیری که از روح خداجوی او سرچشمه گرفته و بیانگر معانی رفیع و والای دین است.
۲. مولانا نه تنها معتقد به ظاهر و باطن قرآن است بلکه عقیده جدی دارد که کلید درک مفاهیم قرآنی گذر از لایه های بیرونی قرآن و نفوذ به عمق و ژرفای آن است .
۳. مولانا به عنوان عارفی جان آگاه و وارسته، از شیوه مشایخ قدیم که هر چیزی را بعد مطابقت با مفاهیم قرآنی می پذیرند ، استقبال نموده، در بیشتر موارد، در ظرف تجربه عرفانی خود، مضامین و مفاهیم تفسیری آنان را به نکوترین وجهی بازسازی می کند .

فهرست منابع

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶). جستجو در تصوف ایران. تهران: امیرکبیر.
- ۲- سراج، عبدالله بن علی (۱۳۸۳). اللمع فی التصوف. تصحیح و تحشیه رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: سروش.
- ۳- سلمی، عبدالرحمان (۱۳۶۹). مجموعه آثار (بخش هایی از حقایق التفسیر و رسائل دیگر). گردآوری نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۱). سبک شناسی نثرهای صوفیانه از قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- ۵- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۵). زندگی مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، تهران: معین.
- ۶- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۸۴). فیه ما فیه. تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ۷- زهت، بهمن (۱۳۸۵). «نشانه های خاموش، نقدی بر نشانه شناسی تفسیر عرفانی»، نشر دانش، سال بیست و دوم، ش اول، بهار، ص ۵۲-۶۱.
- ۸- نویا، پل (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.